

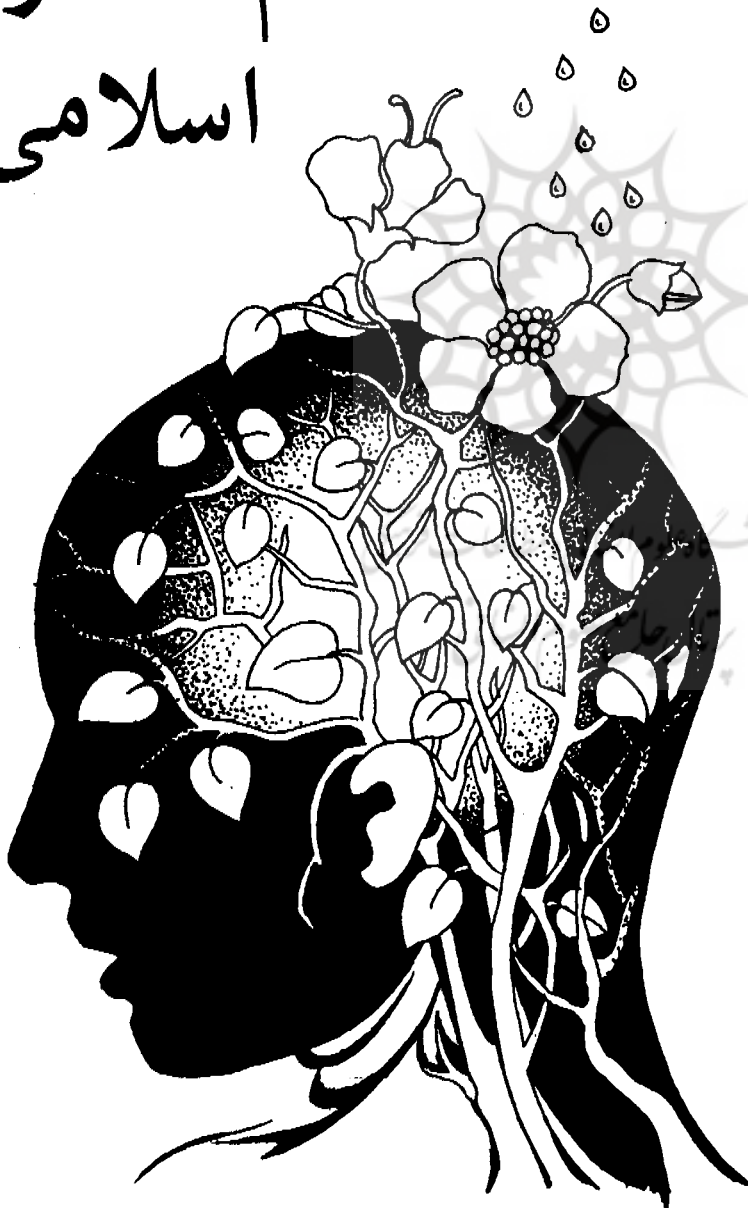
فطرت

* شناخت معارف انسانی قبل از هر چیز موکول به فهم درست مسئله فطرت است.

انسان شناسی قرآن مبتنی بر فطرت است. اسلام با طرح اصل فطرت، متواضعانه خود را بر انسان منطبق کرده است و نه انسان را بر خود. بنابراین در همه مسائل اسلامی، رگه و جای پائی از فطرت وجود دارد. بدون شک اگر بحث فطرت آنطور که بایسته است، شناخته نگردد، فهم درست بسیاری از معارف اسلامی لاینحل خواهد ماند. استاد ارجمند حضرت آیه الله شهید مطهری ضرورت طرح و بررسی دقیق فطرت را تا بدانجا متذکر شده اند که این بحث را «ام المسائل اسلامی»^۱ نام می نهند. و همه جا به نحوی آنرا مطرح می کنند. بدون اغراق میتوان گفت استاد مطهری بیش از دیگران در طرح و بررسی و توضیح و انتشار بحث فطرت کوشیده است. تنوع سخنرانیهای گوناگون ایشان در زمینه فطرت، سند گویائی است که نشان می دهد کمتر مسئله ای همچون فطرت ذهن و فکر ایشان را مشغول داشته است.^۲

لازم به توضیح است که بحث فطرت صرفاً جنبه نظری و به قول امروزیها ذهنی ندارد به این اعتبار که فقط در دایره ذهن محصور باشد و در عمل به کار نیاید، بلکه مطلبی است که بدون شناخت آن، بینش اسلام درباره انسان، مجهول خواهد ماند و

أم المعارف
اسلامی



مصطلح اومانيسم وانسان گرائی
لامی بدون شناخت آن، امکان پذیر
ست. لذا در جزء جزء ایدئولوژی
لامی، فطرت نهفته است و
ئولوژی وجهان بینی اسلامی با توجه
این بحث تبیین می شود. به عبارت
گر می توان گفت مادر همه مسائل
لامی، فطرت است و تا شناخته
نردد. معارف و فرهنگ اسلامی

زیست شناسی نمی توان ارزیابی کرد.
دنیای روان انسان با معیارهای دیگری
قابل بررسی است؛ تازه در این حد هم
شناخت انسان پایان نمی پذیرد. بشر
علم دیگری را کشف کرده به نام
جامعه شناسی. معیارهای
جامعه شناسی به طور کلی با
زیست شناسی و روان شناسی متفاوت
است. در زیست شناسی حیوانات

*** مادر همه مسائل اسلامی،
فطرت است و تا شناخته
نگردد، معارف و فرهنگ
اسلامی درست بررسی نخواهد
شد.**

زیست شناسی نخواهد شد.

بحث فطرت چه علمی است؟

فطرت در لغت به معنی «گونه ای
خاص از خلقت» است. انسان در
بان موجودات جهان، به گونه ای
خاص آفریده شده است و این جهت
مخصوص به خود اوست. جمادات و
بیاهان و حیوانات با او در این
گونه گی شریک نیستند. و همین
گونه گی مبنای انسان شناسی اسلامی
بنیای مکتبی است که اسلام برای
انسان عرضه می دارد. برخی به دلیل
تاوتهای زیستی که میان انسان با
موجودات دیگر مشاهده می کنند،
تکین است تصور کنند بحث فطرت،
بحثی زیست شناسی است، در صورتی
که اگر چنین می بود، می بایست
انسان شناسی در کتب زیست شناسی
مخصوص می گشت. با شناخت مسائل
زیستی انسان، تنها به بعدی از وجود او
متمرسی پیدا کرده ایم و ابعاد ناشناخته
بسیاری باقی خواهد ماند که علوم دیگر
همه دار شناختن آن می باشند.

انسان چیز دیگری به نام روان
در روانشناسی از زمره
زیست شناسی خارج است. یک نفر
زیست شناس از آن نظر که علوم طبیعی
می داند، روانشناس نیست و دنیای
روان انسان را بسا معیارهای

انسان مورد بررسی است و انسان از آن
نظر که پیشرفته تر از حیوانات دیگر
است، بررسی می شود. روان شناس به
جنبه های زیستی انسان کمتر کار دارد
بلکه بر روی یک سلسله مسائل روانی
از قبیل عواطف و اعمال و رفتارهای
روانی، مطالعه می کند. اما
جامعه شناسی به انسان به عنوان موجودی
اجتماعی و عضوی از یک گروه می نگرد.
از نظر جامعه شناس انسان از جامعه
خودش متأثر شده و بر روی آن اثر
می گذارد و به طور مسلم بیش از آنکه
اثر بگذارد، متأثر می شود. از این رو
جامعه در شکل دادن شخصیت فرد،
نقش اساسی دارد. به این ترتیب
ملاحظه می کنیم که هیچکدام از این
سه علم، جای یکدیگر را نمی گیرند و از
این نظر مستقلند. اما بحث در اینست
که آیا شناخت انسان را با شناخت این
سه علم، می توان تمام شده تلقی کرد.

انسان مسائل ناگفته بسیاری دارد
که با معیارهای دیگری باید شناخته
شود. انسان خود از جمله موضوعات
فلسفی عالم است و با ابزار فلسفه،
شناخته خواهد شد. اغلب کسانی هم
که درباره انسان نظر می دهند و
نظراتشان در دنیا پیرو پیدا می کند، با
معیارهای فلسفه شروع کرده اند. به
عنوان نمونه، ژان پل سارتر پیشوای
اگزیستانسیالیسم، انسان را به گونه

خاصی تعریف می کند. او نه بحثی
زیست شناسی مطرح کرده و نه
روانشناسی و جامعه شناسی، بلکه
بحث او بحثی صدرصد فلسفی است
و از این رو خود را به عنوان فیلسوفی
انسان شناس معرفی می کند.

همینطور است نظراتی که مارکس
در مورد انسان دارد. مارکس هرگز در
عمرش روان شناس نبوده و ادعائی هم
در این باره ندارد. او بیشتر خود را فردی
انسان شناس و فیلسوفی انسان شناس
معرفی می کند.

بحث فطرت، بحث ویژگیهای
انسان است. این ویژگیها به انسانیت
انسان مربوط است و مخصوص خود
اوست و موجودات دیگر در این
ویژگیها با او اشتراکی ندارند. لذا
انسانیت با تکیه بر این ویژگیها معنا
می یابد و گرنه طرح انسانیت در مقابل
حیوانیت، کاملاً بی معنی است.

لازم به توضیح است که انسانها
در عین اشتراکات متعدد با حیوانات،
چیزهایی دارند که مخصوص خودشان
است. مکاتب مخالف به چنین
اختلاف اساسی در انسان و حیوان
قائل نیستند. اختلاف میان اسلام
و مکاتب دیگر هم از این نقطه شروع
می شود. آنها تفاوت میان انسان
و حیوان را در جنبه های زیست شناسی
می دانند. می گویند انسان با حیوانات

*** با انکار فطرت، چگونه می توان از خود بیگانگی را تعریف کرد.**
*** اغلب کسانی که درباره انسان نظر می دهند و نظرآشان در دنیا پیرو پیدا می کند، با معیارهای فلسفی شروع کرده اند.**

فطرت و تعلیم و تربیت
 اگر انسان دارای فطریات باشد، تربیت قطعاً باید با در نظر گرفتن همان فطریات صورت پذیرد. و حتی لغت تربیت که آگاهانه یا ناآگاهانه بکار برده می شود براساس فطرت معنی پیدا می کند. در تعریف، تربیت، رشد دادن یک سلسله ویژگیها در انسان است. و با صنعت این فرق را دارد که

به سهولت به انجام رساند. اما تربیت چنین نیست. تربیت یعنی پرورش دادن استعدادهای واقعی انسان. چنانکه اگر در انسان استعداد ابتکار هست باید رشدش داد، اگر انسانها حقیقت را دوست دارند، و گرایش به سمت آن دارند، باید آن را به فعلیت رساند.
 «از نظر بینش انسانی و فطری،

دیگر تفاوتی دارد اما این تفاوتها به اصل خلقت مربوط نیست و به چیزهای دیگر ربط دارد؛ مثلاً به کاربستگی دارد چنانکه مارکسیسم می گوید تفاوت انسان با حیوانات دیگر در متن خلقت از جنبه زیستی و تفاوت دراعضاء و جوارح است و بقیه چیزهایی که انسان بعداً پیدا می کند، معلول کار و تولید انسان است.

در صنعت، حساب، حساب ساختن است. شخص منظوری دارد و برای تحقق هدف خویش از موادی استفاده می کند. برایش هم مهم نیست که آن مواد به کمال برسند یا نه. آنچه مهم است تأمین هدف اوست. نجاریا بتا عملشان از نوع ساختن است. برخلاف باغبان که در عین هدفداری، طبیعت گل را پرورش می دهد.

هرچند انسان در آغاز پیدایش، شخصیت انسانی بالفعل ندارد، ولی بذریک سلسله بینشها و یک سلسله گرایشها در نهاد او نهفته است». انسان نه مانند ماده خام و یا ظرف و نوار خالی است که تنها خاصیتش پذیرندگی از بیرون است، بلکه مانند یک نهال است که استعداد ویژه ای برای برگ و بار ویژه ای در او نهفته است. نیاز انسان به عوامل بیرون نظیر نیاز ماده خام به عامل شکل دهنده نیست؛ بلکه نظیر نیاز یک نهال به خاک و آب و نور و حرارت است که به کمک آنها مقصد و راه و ثمره ای که بالقوه در او نهفته است به فعلیت برساند. حرکت انسان بسوی کمالات انسانیش از نوع حرکت دینامیکی است نه از نوع حرکت مکانیکی. اینست که انسان باید «پرورش» داده شود نه اینکه «ساخته» شود، مانند یک ماده «صنعتی»^۴ بر همین اساس هم گفته می شود اصطلاح مسخ که مکاتب دیگر آنرا به کار می برند، بدون در نظر داشتن فطرت، بی معنی است. علت این است که «انسان احیاناً» «خود» رابا «ناخود» اشتباه می کند و «ناخود» را «خود» می پندارد و چون ناخود را خود می پندارد آنچه به خیال خود برای خود می کند در حقیقت برای ناخود می کند و خود واقعی را متروک و مهجور و احیاناً

مقصود از کار تولیدی هم این است که انسان در طول مبارزه اش، با طبیعت در نتیجه این ستیز، دارای ویژگیهایی شده است. بنابراین داشتن چنین صفاتی ربطی به خلقت او ندارد.

به تعبیر دیگر نخست طبیعت گل را می شناسد و بعد او را در همان مسیر طبیعی، رشد می دهد. انسانها را هم دوگونه می توان ساخت. یکی ساختن به نحوی که اشیاء را می سازند؛ چنین ساختنی را تربیت به معنی واقعی نمی گویند؛ مانند افرادی که برای مقاصدی ساخته می شوند. مثلاً اشخاصی که قائل به اصالت اجتماع اند و نفع طبقه مخصوص را در نظر دارند انسانها را طوری می سازند که منظور آن طبقه خاص بهتر تأمین شود. پیش خود حساب می کنند که جامعه به افرادی صد درصد انضباطی نیاز دارد که جریان مافوق را بدون چون و چرا اجرا کند. انسانهایی که استقلال عقلی دارند و عواطف انسانی در آنها وجود دارد، به کارشان نمی آید. آنها به فردی محتاجند که اگر بمبسی به او دادند روی شهری بریزد بدون آنکه فکر کند و عاطفه به خرج دهد، این کار را

رابطه فطرت با علوم انسانی
 شناخت معارف انسانی قبل از هر چیز موکول به فهم درست مسئله فطرت است. اختلاف بینش مکاتب اسلام با سایر مکاتب در بعد علوم انسانی هم، ریشه اش در فطرت است. به طور قطع اگر برای انسان قائل به فطرت باشیم، انسان به نوع خاصی معنی می شود و تعلیم و تربیت، جامعه شناسی و تحلیل تاریخ به گونه ویژه ای معنی پیدا می کند و چنانچه برای انسان قائل به فطرتی نباشیم، انسانشناسی، شناخت جامعه و تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت به شکل دیگری درخواهد آمد.

مسوخ می سازد»^۵ «خود را گم کردن و فراموش کردن منحصر به این نیست که انسان درباره هویت و ماهیت خود اشتباه کند، و مثلاً خود را با بدن جسمانی اشتباه کند بلکه هر موجود در مسیر تکامل فطری خودش که راه کمال را می پیماید در حقیقت از خود به خود سفر می کند یعنی از خود ضعیف به سوی خود قوی می رود. علیهذا

می گوید: امور اجتماعی «و در حقیقت امور انسانی، برخلاف اموری از قبیل خوردن و خوابیدن که به جنبه حیوانی و زیست شناسی انسان مربوط است محصول جامعه اند. نه محصول فکر و اراده فرد...»^۸ اما جبر دور کهیمی ناشی از آن است که از اصالت فطرت انسانی که ناشی از تکامل جوهری انسانی در متن طبیعت است غفلت

*** زمان هم انحطاط دارد و هم اعتلاء. باید با انحرافش مبارزه کرد و با اعتدالش هماهنگی.**
*** بدون فطرت نه تنها تکامل اجتماعی معنی ندارد، بلکه بر تکامل ابزار تولید هم خدشه وارد است.**

انحراف هر موجودی از مسیر تکامل واقعی، انحراف از خود به ناخود است.^۶ با انکار فطرت، چگونه می توان از خود بیگانگی را تعریف کرد. باید به یک سلسله استعدادهای اصیل در انسان به نام فطرت قائل بود و کشف خود واقعی را در پرتو به فعلیت رساندن این استعدادهای از مرحله ضعیف به قوی دانست و به همین دلیل از خود بیگانگی به معنی بی توجهی و مهمل گذاردن استعدادهای خود اصیل را وا گذاشتن و بجای آن در نظر گرفتن خود خیالی است. بنابراین «از نظر پیش فطری است که «خود» در انسان مفهوم پیدا می کند و خودیابی و متقابلاً «مسوخ» و «از خود بیگانگی» مفهوم و معنی می یابد.»^۷

فطرت و جامعه شناسی و تاریخ

اثبات یا انکار فطرت، در قانونمندی روابط انسان با جامعه، نقشی اساسی ایفا می کند. «اگر خود را از نظر شخصیت انسانی به منزله ماده خام و مانند یک ظرف خالی بدانیم و تمام شخصیت انسانی فرد، عقل فردی و یا اراده فردی را، که مبنای اختیار اوست پرتوی از تجلی عقل جمعی و اراده جمعی بدانیم و اصالت محض بیندیشیم، جایی برای تصور آزادی و اختیار باقی نخواهد ماند. امیل دورکهم جامعه شناس معروف فرانسوی

شده است، فطرت به انسان نوعی حریت و امکان و آزادی می دهد که او را بر عصیان در برابر تحمیلات اجتماع توانا می سازد.^۹ بر مبنای فطرت است که در اسلام هم به فرد اصالت داده می شود و هم به جامعه. ملاک تکامل جامعه هم بر اساس طرح «فطرت» است. بعضی پیشرفت جامعه را به لحاظ تشکیلات و پیچیدگیهای سازمانها و نظامات، بجای تکامل معنی می کنند. این دسته معتقدند که «چون وسائل و ابزارهای زندگی روز بروز عوض شده و کاملتر جای ناقص تر را می گیرد و چون علم و صنعت در حال پیشرفت است، پس تمام تغییراتی که در زندگی انسانها پیدا می شود نوعی پیشرفت و رقاء است و باید استقبال کرد، بلکه جبر زمان است و خواه و ناخواه جای خود را باز می کند»^{۱۰} بنابر این حرکت جامعه مقیاس برای حرکت فرد خواهد شد و فرد باید خود را با حرکت جامعه منطبق کند. اشتباه این دسته از آنجا پیدا شده که تکامل و پیشرفت را با یکدیگر خلط کرده اند در تکامل تعالی خوابیده است. «تکامل حرکتی است ربه بالا اما پیشرفت در یک سطح افقی هم درست است. سپاهی که سرزمینی را اشغال کرده است وقتی قسمت دیگری را بر متصرفات خودش اضافه می کند

می گوئیم پیشروی کرده است. یعنی در همان سطحی که بوده یک مقدار دیگری به قلمرو خودش افزوده است. در چنین مواردی تکامل استعمال نمی کنیم. اما وقتی می گوئیم تکامل اجتماعی، در مفهومش تعالی انسان از نظر اجتماعی است. ای بسا چیزهایی برای انسان و جامعه انسانی پیشرفت باشد ولی در عین حال تکامل و تعالی شمرده نشود.»^{۱۱} زمان هم انحطاط دارد و هم اعتلاء. باید با انحرافش مبارزه کرد و با اعتدالش هماهنگی. پس تکامل جامعه در راستای تکامل خود فرد شکل می گیرد و تکامل فرد ناشی از به فعلیت رسیدن استعدادهای خدا دادیش هست. لهذا انسانیت بر محور فطرت می چرخد. از این رو فرهنگ انسانی به معنی فرهنگ مبتنی بر فطرت خواهد بود. به تحقیق تفسیر همه نبردهای تاریخ به نبرد میان نو و کهنه به مفهوم طبقاتی، به معنی چشم پوشی و نادیده گرفتن زیباترین و درخشانترین جلوه های انسانی در امتداد زمان است. انسان نبردهائی داشته که در یک سو پایگاه عقیدتی و انگیزه انسانی و ماهیت آرمانی و جهت گیری به سوی خیر و صلاح عموم و هماهنگی با نظام تکاملی خلقت و پاسخگونی به فطرت در کار بوده و در سوی دیگر انگیزه های

ای از حالات زیربنای لکننت زبان تکمیل میدهند و یا لااقل سهمی در پیدایش آن دارند. میتوانند ما در درمان بهتر این مشکل و نقیصه نمایند.

امید است که با آشنائی بیشتر، با های درمان معضلات دانش آموزان، نت به رفع مشکلات آنان اقدام

۱- اشکالات مشهود در تکلم به دو بخش عمده تقسیم میشوند.
الف: اختلالات عضوی و ارگانیک اشکالات و ضایعات نسجی در مراکز تکلم و عواملی که در انجام تکلم دخالت مینمایند مانند نیمکره های مغز، عصب مغزی، تارهای صوتی و حنجره، زبان و لبها در ایجاد اختلال در تکلم دخیل میباشند.

ب: اختلالات غیرعضوی که برخی اوقات منجر به ناتوانی کامل در صحبت کردن میشود و گاه به علت اختلالات غیرعضوی، ناتوانی در تکلم پیش می آید و قاعدتاً وقوع آن در سنین قبل از مدرسه مشاهده میشود و مواردی از این بیماری هم ممکن

است در شاگردان مدرسه دیده شود که جنبه عضوی نداشته و آن در بیماری هیستری پیش می آید که کودک تا چند روز و یا چند ساعت قبل از بیماری کاملاً سالم بوده ولی ناگهان دچار ناتوانی در تکلم میشود.

۲- پرفسور هویر.

۳- میشو.

منابع:

۱- لکننت زبان را چگونه معالجه کنیم؟

۲- روانشناسی رفتار غیرعادی (مرضی)

والسلام

فطرت ام المعارف اسلامی

انسانی و شهوانی وجهت گیری فردی و نصی و موقت به تعبیر دیگر نبرد انسان متمدنی متعالی که در او شهای انسانی رشد یافته با انسان متحرک حیوان صفت که شهای انسانیش مرده و چراغش خاموش گشته است^{۱۲}. بدون شک تنها تکامل اجتماعی معنی دارد، بلکه بر تکامل ابزار تولید هم شاره وارد است زیرا که «تکامل ابزار، خود معلول حس فطری کمال جوئی

و تنوع طلبی و گسترش خواهی و ناشی از نیروی ابتکار انسان است.»^{۱۳} با توجه به بحث های فوق این نتیجه به دست می آید که بحث فطرت در بینش نسبت به تاریخ و تکامل تاریخی نیز نقش عمده ای دارد.

۱- منابع اصلی مورد استفاده ما تمام آثار ایشان و خصوصاً سه دسته نوار سخنرانی ایشان درباره فطرت است.
۲- انسان در قرآن.
۳- علیهذا بر انسان هم قوانین روانشناسی حاکم است و هم سنن جامعه شناسی.

جامعه و تاریخ صفحه ۲۷.

۴- قیام و انقلاب مهدی (عج) صفحه ۳۵.

۵- سیری در نهج البلاغه صفحه ۲۹۵.

۶- منبع قبل صفحه ۲۹۷.

۷- قیام و انقلاب مهدی (عج) صفحه ۳۶.

۸- جامعه و تاریخ ص ۳۱.

۹- منبع قبل ص ۳۲.

۱۰- نظام حقوق زن در اسلام ص ۷۷.

۱۱- برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به

مقاله اول و دوم جزوه تکامل اجتماعی

انسان.

۱۲- قیام و انقلاب مهدی (عج) ص ۴۰.

۱۳- منبع قبل ص ۳۸.

گزیده ای از سخنان...

تشریح شود تا آنها دشمنان سیاسی، اخلاقی و فرهنگی خود را بهتر بشناسند.

آقای خامنه ای نقش دانش آموزان در جنگ تحمیلی و مشارکت آنان در نهادهای انقلابی کشور، را عوامل نابود کننده ناخالصی ها توصیف کرد و گفت: اگر کار معلمین امور تربیتی درست اجرا شود، مشکلات ادارات دانشگاهها و تمام مشکلات کشور حل خواهد شد.

رئیس جمهوری در قسمتی دیگر از سخنان خود گفت: دنیای امروز ما را بخاطر اینکه دارای مشکلات قهری مسکن، کمبود ارزاق و یا گرانی

نظریات علمای مسلمان ...

مکاتیب غزالی، ص ۸۷.
دیرستان: مکتب
کیمیای سعادت، ج ۲ ص ۱۱-۱۲.
کیمیای سعادت ج ۲ ص ۲۱.
تدبیر منزل ص ۴۴.
کیمیای سعادت ج ۲ ص ۶۶.
Three historical philosophies of education, p. 25, 18
اخلاق نیکو ماخوس ص ۳۶.
پیشین.
پیشین، ص ۳۷.
روانشناسی از دیدگاه غزالی ص ۹۸ به نقل
مساله المهدي: ابن سینا.
آموزش و پرورش نوین، ص ۲۸۴.
آراه فلاسفه درباره عادت، ص ۷.
پیشین.
جامعه باز و دشمنان آن، ص ۱۴۳.
Education and development of reason, p. 435-434

هستیم و در محاصره استکبار جهانی قرار گرفته ایم مورد ملامت قرار نخواهد داد اما اگر نتوانیم فرزندان خود را درست تربیت کنیم ملامت خواهد کرد.

وی در پایان سخنان خود از تلاش معلمین امور تربیتی سراسر کشور تقدیر کرد و رهنمودهای لازم را به مسئولان اجرایی آموزش و پرورش ارائه داد.

بر اساس همین گزارش آقای زرهانی معاون پرورشی وزارت آموزش و پرورش طی گزارشی فعالیت های این معاونت در زمینه های گوناگون علمی و تحقیقاتی، همکاری با نهادهای مختلف انقلابی کشور و حل مشکلات اداری و مالی مربیان امور پرورشی کشور را یادآور شد.